

## ابن خلدون و فلسفه تاریخ و اجتماع

دکتر محمدعلی شیخ\*

### چکیده

ابن خلدون یکی از بنیانگذاران فلسفه تاریخ و علوم اجتماعی است و اثر مهم وی نیز که به مقدمه ابن خلدون شهرت یافته، موضوع در این دو دانش است. اهمیت ابن خلدون در این است که بسیاری از مفاهیم به کار رفته در فلسفه تاریخ و جامعه شناسی نوین متأثر از اصطلاحها و واژههایی است که توسط او ابداع شده است. او بر خلاف مورخان پیشین که حوادث تاریخی را مستقل از پدیده‌های اجتماعی بررسی می‌کردند، بر آن است که حوادث تاریخی معلول پدیده‌های اجتماعی هستند و جوامع بشری را مشمول نظام علی و معلولی می‌داند و معتقد است علت‌های اجتماعی از ذات جامعه نشأت می‌گیرند و از این نظر در تحلیل و تبیین حوادث تاریخی از اصل علیت مدد می‌گیرد یعنی او به جای اینکه بررسی کند چه چیز اتفاق افتاد است در پی آن است که بدانند و بررسی کند چرا اتفاق افتاد است؟

در این مقاله تلاش شده تا حدودی دیدگاه‌های این فیلسوف و مورخ مبتکر مسلمان را در باب فلسفه تاریخ و علم الاجتماع بررسی و معرفی کنیم. واژگان کلیدی: فلسفه تاریخ، جامعه شناسی، عصیبت، شهرنشینی، دولت، علیت.

## مقدمه

عبدالرحمن بن خلدون حکیم قرن نهم هجری است. او یکی از بنیانگذاران فلسفه تاریخ و علوم اجتماعی است. ابن خلدون در خانواده‌ای اندلسی (اسپانیایی) که از حضر موت یمن به تونس آمده بودند در سال ۷۳۲ ق / ۳۳۲ م چشم به جهان گشود (ابن حزم / اندلسی، ص ۴۳۵؛ فوزی المعلوف، جزء ۲۱، ص ۵).

اثر مهم ابن خلدون کتاب مقدمه است. ابن خلدون را نباید فیلسوفی سیاسی به شمار آورد، زیرا وی فقط حکومت‌های مطلقه را می‌شناخت. ابن خلدون نتوانسته همانند افلاطون در باره دولت به وصف کمال مطلوب بپردازد و همچون ارسطو تحول و دگرگونی دولت اشرافی را به دولت عامه شرح دهد. کار مهم ابن خلدون در کتاب مقدمه، کشف نظامات اجتماعی است که ریشه اصلی فلسفه تاریخ و موضوع جامعه‌شناسی است.

فلسفه تاریخ و علم الاجتماع ابن خلدون، بسیاری از مفاهیم امروزی این دو دانش را دربرمی‌گیرد. ابن خلدون انسان را چون دارای علم و فن است (مقدمه، ص ۵۰۲)، نیازمند حکومت می‌داند و به مقتضای زندگی اجتماعی خویش به جامعه‌پذیری رومی آورد و جامعه را مشمول نظام علی می‌شمارد.

او می‌گوید: علت‌های اجتماعی از ذات جامعه نشأت می‌گیرند. وی عوامل جغرافیایی را در خصایص جسمی و روانی انسان مؤثر می‌داند، ولی می‌گفت بسا جوامعی که از لحاظ جغرافیایی وضعی همانند دارند و در تمدن متفاوت و مختلف‌اند (همان، ص ۸۵-۸۴). ابن خلدون با اینکه به عوامل جغرافیایی عنایت می‌ورزد از جغرافی گرایي کناره می‌گیرد.

نظام جامعه به دو صورت اصلی رخ می‌نماید:

۱. نظام خانه بدوشی؛

۲. نظام شهرنشینی.

این دو نظام همواره در یکدیگر تأثیر دارند.

### طبقات غیر شهرنشین از دیدگاه ابن خلدون

شهرنشینی پدیده‌ای پیچیده است (همان، ص ۴۱). ساکنان خارج از شهرها الزماً خانه بدوش نیستند، بلکه سه گونه‌اند:

۱. کشاورزان ساکن در روستاها که مواد لازم را برای شهرنشینان فراهم می‌کنند؛

۲. دامداران؛

۳. شترداران که به اقتضای خانه بدوشی در بیابان‌ها زندگی می‌کنند.

هریک از سه گروه دارای ویژگی‌هایی هستند و به لحاظ جابه‌جایی و همبستگی گروهی که ابن خلدون به آن «عصیت» می‌گوید با یکدیگر فرق دارند.

ابن خلدون می‌گوید: قبیله‌های خانه بدوش شتردار در کار تولید و دفاع وابسته به یکدیگرند (همان، ص ۱۳۵) و متکی به خود و شجاع‌اند و از سازمان‌های پیچیده اجتماعی بی‌نیازند. در چنین جامعه‌ای همبستگی خونی و پاکی نژاد اهمیت دارد و بستگی‌های قبیله‌ای از عصیت بسیار برخوردار است (همان، ص ۱۲۵).

زام قبیله معمولاً در دست خانواده است، ولی قدرت سیاسی آن به دو عامل اقتصادی و عصیت متکی است (همان، ص ۱۲۶).

### زندگی شهرنشینی از دیدگاه ابن خلدون

ابن خلدون در باره شهرنشینی می‌گوید که زندگی شهری یا قطب مقابل خانه بدوشی در شهرها یا پایتخت‌ها امکان‌پذیر است (همان، ص ۱۴۲ و نیز رک. نصری نادر، ص ۲۸-۲۹). شهرنشینان گرفتار نیازهای پیچیده‌اند و به تن‌آسایی و تجمل‌خواهی می‌افتند، تجمل‌گرایی آنان پیوسته فزونی می‌یابد و با دستیابی به هر نوع تجمل نوع دیگری را می‌طلند. شهرگزینان به نادرستی کشیده می‌شوند و اندیشه و کردارشان به زشتی می‌گراید و به علت برخورداری از حمایت تشکیلات اجتماعی از شهامت و اعتماد به نفس دور می‌شوند. زندگی شهری از عصیت یا روح گروهی ویژه خود بهره‌مند است و به دسته‌بندی‌های سیاسی رو می‌آورد.

ابن خلدون در باره زندگی شهری مباحث بسیاری از جامعه‌شناسی شهری و جامعه‌شناسی دینی و جمعیت‌شناسی و بوم‌شناسی کنونی را مطرح می‌کند، چگونگی

رشد شهرها را به تفصیل بیان می‌کند و اقتصاد جامعه را مورد توجه قرار می‌دهد و حتی به موضوع مهم روشنفکری می‌پردازد و همچون پاره‌تو (paroto) بر آن است که در جامعه شهری، خردمندی بیش از زورمندی به کار می‌آید و روباهان بر شیران چیره می‌شوند، ولی گاهی شیران حمله می‌کنند و روباهان حيله‌گر را پس می‌زنند و جامعه را دگرگون می‌سازند.

رشد جامعه شهری کاستی می‌گیرد و پس از طی مراحل در برابر جامعه‌ای نوپا فرو می‌افتد، اما دستاوردهای آن از میان نمی‌روند و به جامعه تازه انتقال می‌یابند.

#### اشتراک و اختلاف آراء ابن‌خلدون با ارسطو

ابن‌خلدون گرچه ارسطویی می‌اندیشد، ولی در امور اجتماعی از افلاطون متأثر است. وی به نظریه روان‌شناسی گشتالت (Geshtalt) و نظام فلسفی هولیسیم (Holism) و منطق تناقضی (Dialectics) نزدیک است. در بررسی مسائل جامعه واقع بین است و به مدینه فاضله کاری ندارد. او پس از مطالعه جوامع گذشته، فلسفه تاریخ خود را پی‌می‌ریزد؛ تاریخ نگاری را دقت می‌بخشد و با توجه به عوامل جغرافیایی دنبال کار استرابون و بقراط و جاحظ و کندی را می‌گیرد و از بنیانگذاران علم جغرافیای انسانی به شمار می‌آید.

ابن‌خلدون با طرح عوامل اقتصادی و تحلیل علمی برخی از مسائل اقتصادی پیش رو از بنیان علم اقتصاد به شمار می‌آید. او پیش از ظهور علوم انسانی جدید برخی از مفاهیم آنها را دریافته بود، مانند مفهوم تکامل داروین و طبیعی بودن امور اجتماعی (ویکو و تورگو)؛ عوامل جغرافیایی (ژان بودن و مونتسکیو و هردر)؛ عامل اقتصادی (مارکس)؛ جبر تاریخ زدند (مارکس و اشپینگلر)؛ دورگرایی (ویکو و اشپینگلر)؛ تکامل کلی و سیر مارپیچ تاریخ (جامعه‌شناسی امروزی)؛ جبر روانی (فروید)؛ عرضه و تقاضا و برخی دیگر از مفاهیم اقتصادی (ریکاردو)؛ نادرستی تعصبات نژادی (قوم‌شناسی) کنونی منشأ دولت یا ستیزه (نحله ستیزه اجتماعی امروزی) (social conflict)؛ مباحث مهم مهاجرت و شهرسازی (جامعه‌شناسی شهری و جامعه‌شناسی روستایی)؛ انسجام اجتماعی یا عصیبت (دورکیم)؛ بستگی دینداری به چگونگی زندگی اجتماعی (مارکس وبر) (Max Weber)؛ تأکید بر

عادت در یادگیری نه بر غریزه یا فطرت و امکان انتقال یادگیری (روان‌شناسی پرورشی)؛ اهمیت تقلید (تارد)؛ بستگی روحیه به وضع شغلی و طبقاتی (روان‌شناسی اجتماعی)؛ رعایت آزادی کودک و لزوم تعالیم حسی در طفولیت (از روسو تا دیویی).

ابن خلدون به شیوه ارسطو انسان را دارای طبیعتی اجتماعی می‌داند. او بسان برخی از متفکران اجتماعی یونان و روم در تبیین حکومت می‌گوید که خواست‌های گوناگون مردم با یکدیگر تعارض می‌یابند و برای رفع تعارض‌ها وجود حکومت ضروری است. وی بر خلاف نظر ارسطو، برده‌داری را ناروا می‌شمرد و تعصبات نژادی را مردود می‌داند.

حادثه ناگواری برای ابن خلدون رخ داد: کشتی حامل خانواده و اموال او، دستخوش طوفان شد و به آب فرو نشست و یکباره همه چیز خود را از دست داد. با این همه، او طمأنینه فلسفی خود را از دست نمی‌دهد و تمرکز اندیشه‌اش از بین نمی‌رود و به تلاش در کشف حقایق ادامه می‌دهد. مذهب فلسفه تاریخ او بیشتر به تاریخ مغرب اسلامی معطوف است و خود از تاریخ مشرق اسلامی اظهار بی‌اطلاعی می‌کند (مقدمه، ص ۳۳).

#### اعترافات تشرقان در باره شخصیت ابن خلدون

اهمیت ابن خلدون در این است که به مقولات جهانی فلسفه تاریخ و جامعه‌شناسی پی برده است. توین بی، فیلسوف تاریخ، در باره ابن خلدون می‌گوید: کتاب (مقدمه) در نوع خود از همه آثار آثاری که در همه جا از ذهن بتراود عظیم‌تر است (Toynbee, p.322).

اشمیت محقق آلمانی، با ارج نهادی به فلسفه اجتماعی ابن خلدون می‌گوید: شخصیت عظیم ابن خلدون در کتاب ارزشمند مقدمه نمایان است و این کتاب به او ابدیت می‌بخشد، ابن خلدون می‌کوشد زندگی اجتماعی را از جهات مختلف بررسی کند و بر آن می‌شود که جامعه را از منظر علمی مطالعه کند، وی فردی است فرید که از عصر خود پیش می‌افتد.

روزنتال، خاورشناس معاصر، در مقاله «ابن خلدون و ماکیاول» می‌گوید: چون این دو متفکر را برابر قرار دهیم و اندیشه آنان را در باره دولت مقایسه کنیم می‌بینیم هر دو دولت را مستقلاً در نظر آورده‌اند و با دیدی نو به امور سیاسی نگریسته‌اند و بدون تعصب دولت را آن چنان که بوده بررسی کرده‌اند (Rosenthal, p.289).

در کتاب *تراث الانسانیه* آمده است: ما تا کنون مباحثی را که در کتاب *مقدمه* یافته‌ایم در آثار پیش از آن نیافته‌ایم، ابن خلدون پدیده‌های اجتماعی را به صورت جامع و به عنوان رشته‌های مستقل در نظر گرفته و آنها را برای کشف قوانین حاکم بر جامعه مطالعه می‌کند، چنانکه در علوم ریاضی و طبیعی معمول است (Becher and Barnes, p.278).

دی بورت، خاورشناس هلندی، می‌گوید که ابن خلدون نخستین کسی است که کوشیده با دلیل، مسائل تطور اجتماع انسان و علل ارتباط آنها را بیان دارد، او که متفکری مسلمان است در باره جامعه پیرامون خود تعمق نمود تا جایی که نظریه پردازان اجتماعی از آن پس برای منزلت والای او حرمت بسیار قائل شدند (دی بورت، ص ۲۱).

بنابراین ابن خلدون حق دارد که افتخار بنیان گذاری فلسفه تاریخ را به صورت کنونی به خود نسبت دهد. تأثیر ابن خلدون بر فرهنگ غرب از شباهت‌های بسیار که میان جهان‌بینی او و جهان‌بینی‌های متفکران عصر جدید اروپا وجود دارد روشن می‌شود، مثلاً ابن خلدون و ماکیاول شباهت‌های بسیار دارند. ماکیاول بر خلاف عموم فیلسوفان یونانی مانند ابن خلدون رشد جامعه را موجب تکامل جامعه می‌بیند و ستیزه و غلبه را اساس دولت می‌انگارد و تقلید را یکی از عوامل اصلی زندگی اجتماعی می‌پندارد و به سنت‌ها که مایه انسجام یا به گفته ابن خلدون «عصیت» جامعه است اهمیت می‌بخشد (Becher and Barnes, p.278).

ژان بودن مانند ابن خلدون دولت را مسیوق به ستیزه می‌داند. به نظر او پیش از آنکه شهرنشینی و دولت در میان باشد، رئیس هر خانواده سرور خانه بود، اما پس از آنکه خشونت و جاه‌طلبی و حسد و کینه‌ورزی مردم را بر ضد یکدیگر واداشتند، کشمکش و جنگ در گرفت و یکی پیروز و دیگری مغلوب شد، سپس آن آزادی که انسان در پرتو آن به دلخواه خود زیسته بود از میان رفت و کلمات خادم و خداوندگار و امیر و رعیت که قبلاً وجود نداشتند برقرار شد، بنابراین زور و خشونت آغازگر دولت است، شباهت‌هایی که در موضوعات مختلف میان ابن خلدون و اندیشمندان اروپایی پس از او وجود دارد، اگر در بعضی موارد تصادف یا توارد باشد، در اکثر موارد چنین نیست و باید آنها را به ارتباط فرهنگی شرق و غرب نسبت داد (شیخ، ص ۲۲۱).

### ابن خلدون و بازشناسی جامعه

ابن خلدون لزوم بازشناسی جامعه خود را دریافت و در عصر او که پایان قرن هشتم بود، اوضاع مغرب اسلامی دستخوش تحولات زیاد و عمیقی شد و به کلی دگرگون گشت (مقدمه، ص ۲۳).

ابن خلدون می گوید:

در روزگار او مانند دیگر روزگاران که دگرگونی های ژرف رخ می دهد باید تاریخ را از نو نگریست. هنگامی که عادات و احوال بشر یکسره تغییر یابد، چنان است که گویی آفریدگان دگرگون شده اند و سرتاسر جهان دچار تغییر و تحول گشته به سبب همین عامل است که عصر ما به کسی نیازمند است که کیفیات طبیعت و کشورها و نژادهای گوناگون را تدوین کند و عادات و مذاهبی را که به سبب تغییر احوال مردم دگرگون شده اند شرح دهد (همان، ص ۳۴).

ابن خلدون بار این مسئولیت را بر دوش می کشد. چنانکه خود می گوید:

چون کتب جماعت های مختلف را مطالعه کردم و حقیقت گذشته و حال را بیازمودم، دیده قریحه را از خواب غفلت گشودم و با اینکه مفلس بودم، بهترین کالای تصنیف را بر خویش عرضه کردم و کتابی در تاریخ ساختم و در آن از روی احوال نژادها و نسل های تازه پرده برداشتم و آن را از حیث اخبار و نظریات به ابواب و فصولی تقسیم کردم و موجبات آغاز تشکیل دولت ها و تمدن ها را در آن آشکار گردانیدم و آن را بر ذکر اخبار ملت هایی بنیان نهادم که در قرون اخیر، بلاد مغرب را آبادان ساخته و در سرتاسر نواحی و شهرهای آن سکونت گزیده اند و نیز دولت هایی را که تشکیل داده اند خواه کوتاه، خواه پردوام و نیز پادشاهان و سرداران ایشان را که پیش از آن زیسته اند، یاد کردم. تاریخ خود را کاملاً تهذیب کردم و آن را در خور فهم دانشمندان و خواص گردانیدم برای آن روشی بدیع و ابتکارآمیز اختراع کردم و کیفیات تمدن و عوارض ذاتی آن را که در اجتماع انسانی رخ می دهند شرح دادم، چنانکه خواننده را به علل حوادث آشنا کند و آگاه سازد که چگونه دولت آفرینان برای بنیان گذاری دولت ها از ابوابی بایسته داخل شده اند (مقدمه عربی، ص ۶).

### منابع

ابن حزم اندلسی، ابو محمد علی بن احمد، *جمهرة انساب العرب*، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۲ م.

ابن خلدون، عبدالرحمن، *مقدمه*، مصر، مکتبه مصطفی محمد، بی تا.

الایاری، ابراهیم، «*عیون الاخبار ابن قتیبه*» تراث الانسانیة، قاهره، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، بی تا.

دائرة المعارف، *تراث الانسانیة*، ج ۱، قاهره، بی تا.

دی بورت، *تاریخ فلسفه در اسلام*، ترجمه عباس شوقی، تهران، بی تا، ۱۳۱۹.

شیخ، محمدعلی، پژوهشی در اندیشه های ابن خلدون، چ ۳، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۳.

فوزی المعلوم، *سلسه مناهل الادب العربی*، بیروت، مکتبه صادر، بی تا.

*مقدمه عربی*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، شماره ۴۴، *مجموعه ایران شناسی*، شماره ۷.

نصری نادر، آلبرت، *برداشت و گزیده ای از مقدمه ابن خلدون*، ترجمه محمدعلی شیخ، چ ۳، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴.

Becker, H. and Barnes, H.E. *Social Thought*.

Rosenthal, Ibn Khaldun, *Philosophy of History*, London, 1957.

Toynbee, Arnold J., *A Study of History*, Vol, 1, Oxford University.